

تأملاتی چند در آیه ۳۴ سوره نساء

سیده شهناز حسینی

چکیده: نگارنده بر آنست تا به دیدگاهها و نظریات مختلف علما راجع به آیه ۳۴

سوره نساء که بسیار بحث برانگیز است، بپردازد.

بدین ترتیب، ابتدا کلمه نشوز را تعریف کرده و سپس به بررسی آیه مذکور

می پردازد تا جلوی بسیاری از سوء تعبیرها و بزرگنمایی‌هایی که راجع به کتک زدن

زن در این آیه آمده، گرفته شود.

کلیدواژه: آیه ۳۴ سوره نساء، نشوز، تمکین، استمتاع جنسی، کتک زدن زن،

غیرمیرح، واضربوهن.

مقدمه

در اسلام قواعد و مقرراتی وجود دارد که زوجین در صورت عدم توافق، راه حلی برای یکدیگر

پیدا می کنند تا موجبات ادامه زندگی با ترک آن شود. ولی اصل بر این است که زن و شوهر با

شناخت یکدیگر سازگاری پیدا کنند تا کار به محاکم و دادگاهها کشانده نشود.

بسیاری از مسائل و امور با صبر و تحمل حل می شوند و خانواده از خطر متلاشی شدن در امان

می ماند. اگر زوجین راه جهاد با نفس را در پیش گیرند و بر سوء خلق همسر صبر پیشه نمایند چه

بسا از زوال و فتنای خانواده جلوگیری خواهد شد و البته چنین صبر و تحملی از نظر خداوند

بی پاداش نیست.

رسول خدا (ص) فرمود: آن کس که بر سوء خلق همسرش صبر کند و به

حساب خدا بگذارد برای او در هر بار صبر، پاداشی همانند پاداشی است که

خداوند به حضرت ایوب در گرفتاری و بلایش داده است و ... [علامه

اسلام اصرار دارد که خانواده از هم نباشد و بدین دلیل سفارش کرده است در قبال بداخلاقی همسر ارفاق کند و لغزشهای او را نادیده گیرد. سفارش این است که چه اشکالی دارد اگر مرد و یا زن دچار اشتباه و خطایی شدند، غرور خود را نادیده بگیرند و عذر بخواهند.

این خطاست که زن و شوهر یکدیگر را ناامید کنند و آرزوهایی را که در آغاز زندگی داشتند، بر هوا ببینند. زندگی چند ساله و محدود آن مقدار نمی‌ارزد که دو تن راه دل آزاری در پیش گیرند و با رفتاری خلاف انسانی در این مسیر پیش روند، با توجه به اینکه همه در محضر خداییم و او شاهد قول و فعل ماست.

یکی از مسائل که بشدت مورد بحث و بررسی قرار گرفته، آیه‌ای از آیات قرآن می‌باشد که در آن طرحی برای چاره‌نشوز زنان از وظایف همسری پیشنهاد شده و یکی از آن راهها کتک زدن زن است.

چنین طرحی در عصر حاضر، از سوی برخی منتقدان، خلاف حقوق بشر و در تضاد با آزادی زنان شناخته شده است. گروهی سعی کرده‌اند با بزرگنمایی این طرح، از آن ادعاینامه‌ای علیه اسلام بسازند و جمعی تلاش داشته‌اند تا با تکیه بر این فهم از آیه، روشهای نادرست و ناعادلانه را در مورد زن جایز شمارند، برخی نیز اهتمام داشته‌اند تا با توجهات علمی ساحت دین را از هرگونه برنامه ناعادلانه منزه شمارند و جلو سوء استفاده‌ها را بگیرند.

در این نوشته برآنیم تا نگاهی به هر یک از این تلاشها و دیدگاهها داشته باشیم اما پیش از آن باید متن آیه را از ابعاد گوناگون مورد بررسی قرار دهیم:

«وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا» [نساء: ۳۴].

«و زنانی که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاهها از ایشان دوری کنید و [اگر تأثیر نکرد] آنان را بزنید، پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آنها هیچ راهی مجوید که خدای والا بزرگ است».

همان گونه که پیداست، خداوند به مردانی که با نشوز همسرانشان مواجه هستند حق یا اختیار یا اجازه این سه کار را می‌دهد: ۱- نصیحت؛ ۲- اعراض و پشت کردن در بستر خواب؛ ۳- زدن. ابتدا برای فهم بیشتر آیه ببینیم که نشوز چیست؟ نشوز در لغت به معنای بلندی و ارتفاع است و زن ناشزه در اصطلاح به زنی گفته می‌شود که خود را در برابر همسرش در موضع بالا ببیند و تن به اطاعت او ندهد.

راغب می‌گوید: «نشوز المرءة بعضها لزوجها و رفع نفسها من طاعته و عینها عنه الی غیره» [راغب: ماده نشز].

نشوز زن عبارت است از کینه و نفرت او نسبت به شوهرش و سرتافتن از اطاعت او و چشم داشتن بجز او. چنان که دیده می‌شود نشوز زن عصیان و سرباز زدن او از اطاعت شوهر تعریف شده است. بنابراین تحقق و عدم تحقق نشوز، بستگی به فهم حدود و گستره اطاعت همسر دارد؛ زیرا هرچه دایره اطاعت گسترده‌تر باشد، زمینه نشوز بیشتر مهیاست و بعکس هرچه دایره اطاعت شوهر تنگتر و محدودتر باشد، زمینه تحقق نشوز کمتر فراهم می‌شود. اکنون باید دید محدوده اطاعت زن از همسر تا کجاست؟

از تعبیرهایی که مفسران و فقیهان در این باره داشته‌اند، می‌توان سه دیدگاه را نتیجه گرفت:

۱- گستره اطاعت شوهر به اندازه گستره اوامر و نواهی اوست یعنی هر دستوری که شوهر می‌دهد زن باید اطاعت کند، چه مربوط به زندگی خانوادگی باشد چه نباشد و چه درباره حق بهره‌وری جنسی باشد چه نباشد. یکی از نویسندگان می‌نویسد:

نشوز نافرمانی است که نگاه از رفتار یا گفتار به دست می‌آید؛ مانند اینکه صدای خود را بر او بلند کند، یا هنگامی که او را فرا می‌خواند پاسخ نگوید و به آنچه فرمانش می‌دهد نشتابد، و آنگاه که با او سخن می‌گوید تسلیم نباشد [جمیلی: ۶۱].

نویسنده تفسیر المنار نیز آورده است:

بیشتر فقیهان، نشوز شرعی را که مجوز زدن به هنگام نیاز است به چند مورد خاص محدود ساخته‌اند؛ مثل سرباز زدن از خواسته مرد در بستر، بیرون رفتن

از منزل بدون ضرورت و برخی آرایش نکردن زن را از مصادیق نشوز
شمرده‌اند. همچنین گفته‌اند مرد حق دارد زن را به خاطر ترک تکالیف دینی
مثل غسل و نماز بزند.

ظاهراً نشوز معنایی گسترده‌تر از اینها دارد و هرگونه عصیان و سرکشی از
سوی زن را که انگیزه‌اش تکبر و خودکامگی باشد شامل می‌شود. و آیه
شریفه نیز که می‌فرماید: پس اگر از شما اطاعت کردند، دیگر راهی
برایشان مجوبیده همین را می‌رساند [رشید رضا ج ۵: ۷۶].

بر اساس این دیدگاه، نشوز زن در دایره حقوق همسری محدود نشده است، بلکه هرگونه
سرفرازی و اطاعت نکردن از دستور و خواست شوهر، نشوز به شمار می‌آید؛ چه آن دستور مربوط
به حقوق همسری باشد چه نباشد.

این دیدگاه با نظر تحقیق سازگار نیست، زیرا نشوز درباره مرد نیز مطرح است و خاستگاه نشوز
زن همانند خاستگاه نشوز مرد است، در حالی که هیچ کس از اهل فقه نگفته است که نشوز مرد به
خاطر پیروی نکردن از خواسته زن است، بلکه همه بر این باورند که نشوز مرد درباره زن با رعایت
نکردن حقوق وی تحقق پیدا می‌کند. بنابراین در مورد زن نیز باید این واقعیت را پذیرفت که نشوز
وی با مراعات نکردن حقوق شوهر است نه سرپیچی از دستورات و خواسته‌های شوهر.

صاحب جواهر درباره این نظریه که از تعریف لغوی نشوز به دست آمده است، می‌گوید:

نتیجه سخن آنان این است که نشوز زن عبارت است از هرگونه سرکشی و
تفره و نشوز مرد عبارت است از زدن و دوری کردن در بستر، ولی این
خلاف معنایی است که در شرع مطرح شده که عبارت است از خودداری از
انجام خصوص حق واجب هر یک نسبت به دیگری. و از همین رو گفته‌اند:
بد زبانی زن نشوز نیست؛ اگرچه سزاوار سرزنش و تأدیب باشد. همچنین
خودداری از خدمت همسر و برآوردن نیازهایی که ربطی به بهره‌مندی
جنسی ندارد جزء مصادیق نشوز نیست زیرا هیچ یک از این کارها بر زن
واجب نمی‌باشد [نجفی ج ۳۱: ۲۰۱-۲۰۰].

شاید علت پیدایش این نظریه عدم تفکیک دستورات حقوقی از دستورات تکریمی باشد؛ به این معنی که صاحبان نظریه یاد شده از یکسو دیده‌اند که نشوز به معنای سرباز زدن از اطاعت شوهر است و از سوی دیگر، مشاهده کرده‌اند که در منابع دینی توصیه‌های زیادی به زن دربارهٔ همسرش شده است که همهٔ این توصیه‌ها در راستای مطیع و تسلیم بودن نسبت به شوهر و خواسته‌های اوست. از این دو مطلب نتیجه گرفته‌اند که پس اگر زن کوچکترین نافرمانی نسبت به شوهرش بکند، ناشزه شمرده می‌شود. حال آنکه این تصور خطاست، زیرا توصیه‌های یاد شده همه بیان‌کنندهٔ حقوق شوهر نیستند، بلکه برخی برخاسته از حقوق و برخی دیگر تکریم شوهر است که در حقیقت گذشت و بزرگواری زن را می‌طلبد. بنابراین زن حق دارد که گذشت نکند و به همهٔ خواسته‌های شوهر تن ندهد.

۲- اطاعت شوهر تنها در حدود حقوق است و نه بیشتر؛ بنابراین نشوز زن آنگاه تحقق می‌یابد که این حقوق رعایت نشود. حضرت امام خمینی می‌نویسد:

نشوز در مورد زن عبارت است از اطاعت نکردن از همسر در جایی که واجب است بر او؛ مثل تمکین نکردن، نپیراستن خود از چیزهایی که تفرامین است و با بهره‌وری ولذت بردن از او ناسازگار می‌باشد، نیز نظافت نکردن و آرایش نکردن در صورتی که شوهر خواستار آن باشد و همچنین بیرون رفتن از منزل او بدون اجازهٔ شوهر و مانند اینها. اما با اطاعت نکردن تنها، در صورتی که واجب نباشد نشوز تحقق پیدا نمی‌کند، بنابراین اگر از انجام دادن کارهای خانه سرباز زند یا نیازهای مرد را که ارتباطی با بهره‌گیری جنسی ندارد مثل جارو کردن، خیاطی، آشپزی و ... برآورده نسازد، نشوز صدق نمی‌کند. [ج ۳: ۵۴۲].

صاحب جواهر نیز می‌نویسد:

ظاهر این است که نشوز، با بیرون رفتن هر یک از زن و شوهر از وظایف واجب بر یکدیگر تحقق می‌یابد [نجفی ج ۳۱: ۲۰۱-۲۰۰].

اما این حقوق کدامند که رعایت نکردن آنها توسط زن باعث تحقق نشوز می‌شود؟ از متون فقهی و غیرفقهی چنین استفاده می‌شود که حقوق واجب مرد بر زن در سه عنوان خلاصه می‌شود:

۱- استمتاع و بهره‌وری جنسی؛

۲- پیراسته بودن زن از کارها و چیزهایی که موجب تنفر مرد می‌شود؛

۳- سکونت زن در منزل و بیرون نرفتن بدون اجازه شوهر.

چند عبارت از متون فقهی را در این زمینه می‌آوریم:

بر زن واجب است که نسبت به همسرش تمکین داشته باشد و چیزهایی را که باعث تنفر او می‌شود، از خود بزداید و مرد حق دارد زن ناشزه را بزند، بدون اینکه موجب خونریزی یا شکستگی گردد [خویی ج ۲: ۲۸۲].

نشوز عبارت است از تمرد زن نسبت به همسرش به صورت انجام ندادن حقوق او یا انجام دادن کارهایی که موجب نفرت او می‌گردد، اگرچه مثل دشنام دادن یا سرزنش کردن باشد [خویی ج ۲: ۲۸۷].

نشوز عبارت است از تمرد زن نسبت به همسرش در برآورده نساختن حقوق او یا انجام دادن کارهایی که موجب تنفر او می‌شود اگرچه آن کارها از قبیل دشنام دادن یا سرزنش کردن باشد و همچنین بیرون رفتن از منزل بدون اجازه و ضرورت [حکیم طباطبایی: ۱۵۲].

بعضی از فقها تصریح کرده‌اند که بیرون نرفتن از منزل حق جداگانه‌ای است که حتی اگر

لطمه‌ای به استمتاع هم نزنند، باید با اجازه شوهر باشد:

برای زن جایز نیست که بدون اجازه شوهر از منزل بیرون رود در حالی که بیرون رفتن ناسازگار با حق استمتاع باشد، بلکه بنا بر احتیاط بیرون رفتن اگرچه ناسازگار با حق ویژه همسری نیز نباشد جایز نیست؛ بنابراین اگر بیرون رفت، ناشزه می‌شود. اما سایر کارها بدون اجازه شوهر حرام نیست؛ مگر اینکه با حق بهره‌گیری جنسی ناسازگار باشد [خویی ج ۲: ۲۸۹].

برای زن جایز نیست که از منزل بدون اجازه شوهر بیرون رود، اگر چه بیرون رفتن ناسازگار با حق استمتاع نیز نباشد، پس اگر بدون اجازه بیرون رفت، استحقاق نفقه ندارد [حکیم طباطبایی: ۱۴۸].

به این ترتیب حقوق مرد بر زن در دو چیز خلاصه می‌شود، یکی استمتاع و بهره‌گیری جنسی، دوم سکونت در منزل و نشوز و آنگاه تحقق پیدا می‌کند که این دو حق رعایت نشود. ۳- فرمانبری از شوهر تنها در استمتاع جنسی است و نه بیشتر. بر اساس این نظریه نشوز ضد تمکین است؛ چنان که صاحب جواهر می‌گوید: «سخن در معتبر بودن تمکین است که در برابر نشوز می‌باشد» [نجفی ج ۳۱: ۳۰۳] و تمکین عبارت است از اینکه زن خود را در اختیار مرد قرار دهد تا هر گونه استمتاع برای او ممکن باشد. صاحب جواهر در تعریف تمکین می‌نویسد:

تمکین کامل، عبارت است از خود را در اختیار شوهر قرار دادن به گونه‌ای که عدم نشوز تحقق یابد؛ آن عدم نشوزی که به اتفاق شرط وجوب نفقه است، بلکه مسئله اجماعی است. بنابراین اگر زن به گونه‌ای که گفته شد تمکین کرد، به گونه‌ای که محل خاص یا دقت خاصی را از جایها و زمانهای مناسب بهره‌گیری جنسی تعیین نکند، بر مرد اتفاق واجب است و گرنه واجب نیست [نجفی ج ۳۱: ۳۰۳].

بنابراین نشوز وقتی صورت می‌گیرد که زن تمکین نکند و تن به تمتعات مرد ندهد؛ اما اگر تمکین کرد در این صورت ناشزه شمرده نمی‌شود، اگر چه از جهات دیگر مقصر باشد. صاحبان این نظریه راجع به حقوق دیگر مرد یکی از دو مواضع احتمالی را دارند؛ یا خودداری زن از ادای آنها را مؤثر در صدق عنوان نشوز نمی‌دانند اگر چه او را شایسته کیفر قرار دهد و یا اینکه حق دیگری برای مرد قائل نیستند و تمام حقوق او را به حق استمتاع برمی‌گردانند، چنان که از متن جواهرالتکلام استفاده می‌شود. صاحب جواهر در یکجا نشوز را ضده تمکین می‌داند و تمکین را به تن سپاری زن برای استمتاع مرد تعریف می‌کند [نجفی ج ۳۱: ۳۰۳] و در جای دیگر می‌نویسد:

بدزیبانی زن نسبت به مرد نشوز نیست. اگر چه سزاوار سرزنش و تأدیب باشد و همچنین خودداری کردن از خدمت شوهر و رفع نیازهایی که ربطی به

بهره‌گیری جنسی ندارد، نشوز شمرده نمی‌شود، زیرا هیچ یک از اینها و غیر اینها از کارهایی که موجب از بین رفتن استمتاع نیست، بر زن واجب نیست [نجفی ج ۳۱: ۲۰۱].

این تعییرات نشان می‌دهد که از نظر ایشان، همه حقوقی که فقها برای مرد نسبت به زن مطرح کرده‌اند از قبیل نظافت، آرایش، انجام ندادن کارهایی که موجب تنفر شوهر می‌شود، سکونت در منزل و ... در حقیقت مقدمه برای ادای حق استمتاع است و به همین دلیل برخی از کسانی که سکونت در منزل را هر چند لطمه به استمتاع نزنند، واجب دانسته‌اند از باب احتیاط فتوا داده‌اند و نه از روی دلیل قابل استدلال، چنان که در عبارت آیت الله خوئی می‌بینیم:

برای زن جایز نیست که بدون اجازه شوهر از منزل بیرون رود؛ در جایی که بیرون رفتنش ناسازگار با حق استمتاع باشد، بلکه بنا بر احتیاط، بیرون رفتن بدون اجازه مطلقاً حتی اگر ناسازگار با استمتاع نباشد، جایز نیست [ج ۲: ۲۸۹].

این نظریه راجع به نشوز که با مبانی فقهی نیز سازگارتر به نظر می‌رسد، از یکسو زمینه نشوز را بشدت محدود می‌کند، زیرا تنها سر باز زدن از حق جنسی مرد را نشوز می‌داند و نه مخالفت با هر گونه خواسته‌های حق و ناحق او را، ولی از سوی دیگر، دامنه آن را توسعه می‌دهد به هر گونه رفتار و گفتاری که باعث بی‌میلی مرد نسبت به زن شود و در نتیجه به محرومیت از استمتاع بیانجامد. به همین جهت صاحب جواهر می‌گوید:

بعید نیست که مقصود از نشوز در آیه نفرت و بی‌میلی زن باشد، به گونه‌ای که باعث از بین رفتن امکان استمتاع گردد گرچه با چهره درهم کشیدن و سخنان درشت و کارهایی مانند آن باشد که باعث از بین رفتن میل به نزدیکی و بهره‌گیری جنسی گردد [نجفی ج ۳۱: ۲۰۱].

یا در جایی دیگر می‌گوید:

بدیهی است که نشوز با چهره درهم کشیدن، روی گرداندن، گران جانی، اظهار نفرت با گفتار یا رفتار و کارهایی که بهره‌وری و کامجویی مرد از زن بکاهد، تحقق می‌یابد [نجفی ج ۳۱: ۲۰۵].

حال که معنای نشوز برای ما روشن شد به راه چاره آن از نظر قرآن می‌پردازیم.

مراحل سه‌گانه وعظ و هجر و ضرب هر چند با او بر یکدیگر عطف شده‌اند، اما چنان‌که مفسران گفته‌اند، ظهور در این دارند که بین آنها ترتیب برقرار است یعنی با چاره ساز بودن هر یک نوبت به دیگری نمی‌رسد بنابراین تا حد ممکن از راههای مسالمت‌آمیز باید بهره جست.

اولین راه چاره موعظه و نصیحت کردن زن است یعنی مرد باید زن را به وظایف خود آگاه سازد و او را از خدا بترساند و دومین راه اگر راه اول سازگار نبود این است که در بستر از او دوری کند، امام باقر^(ع) در روایتی آن هجر را چنین توضیح می‌دهد: «پشت خود را به طرف او برگرداند.»

و اگر این مرحله نیز کارساز نبود مرحله سوم یعنی زدن پیشنهاد شده است. زدن چرا و چگونه؟ درباره چگونگی زدن زن با توجه به روایات فراوانی که در این زمینه رسیده است همه مفسران و فقیهان بر این مطلب توافق و تأکید دارند که زدن باید «غیر مبرح» باشد؛ یعنی آسیب و آزار جسمی نرساند و گرنه موجب دیه خواهد بود. بر همین اساس گفته‌اند: اولاً، در هنگام زدن باید از مواضع حساس مثل صورت، چشم و ... پرهیز شود. ثانیاً، زدن در یک موضع نباشد بلکه باید پخش شود عباراتی از مفسران و فقها در این باره می‌نگریم.

در تفسیر مجمع البیان طبرسی آمده است:

در تفسیر کلینی از ابن عباس نقل کرده است که زن را به کتاب خدا موعظه کنید و به او بگویید که از خدا بترسد و از شما اطاعت کند اگر قبول نکرد با او درشتی کنید و گرنه طوری او را بزنید که بدنش زخم نشود و استخوانش شکسته نشود از امام باقر نقل شده که منظور زدن با مسواک است [طبرسی، ج ۵].

در تفسیر اطیب البیان فی تفسیر القرآن آمده است:

اضربوهن: نه ضرب مؤلم مثل زنجیر یا چوب یا ضرب شدید بلکه ضرب ملائم همین اندازه که تخویف و تخفیف و توهین گردد [طیب ج ۴: ۷۴].

در تفسیر جوامع الجامع نیز آمده:

اگر موعظه و نصیحت و همخوانی نکردن با آنها مؤثر واقع نشد آنها را بزیند به گونه‌ای که بدنشان زخم نشود و استخوانشان نشکند [طبرسی، ج ۱: ۵۹۲-۵۹۳].

در تفسیر المیزان و نمونه نیز مانند جوامع العجام آمده است و دیگر:

شایسته است که هنگام زدن از مواضع حساس مانند صورت، پهلو و شکم دوری کند و همچنین از زدن یک موضع بپرهیزد، بلکه بر مواضع مختلف پراکنده شود... [نجفی ج ۳۱: ۲۰۶].

و اما زدن بدون شک باید غیر مبرح باشد و مبرح آن زدنی است که باعث مشقت و سختی باشد و ظاهراً همهٔ مسلمانان بر این شرط اتفاق نظر دارند [بلاغی ج ۲: ۳۹۸].

زدن غیر مبرح یعنی زدنی که باعث اذیت و آزار شدید نگردد... پس اگر مرد در زدن از حد مجاز تجاوز کرد و باعث هلاک زن شد، ضامن است... و شایسته است که مرد ضربات را بر یک محل فرود نیاورد و همچنین از زدن بر صورت دوری کند که صورت مظهر زیباییها است [زحلی ج ۵ و ۶: ۵۸-۵۶].

و ثالثاً، ابزار این کار باید چیزی سبک مانند چوب مسواک باشد:

مثل زدن سبک با دست بر کتف زن، سه مرتبه یا با چوب مسواک یا با چوب نازک دیگر [زحلی ج ۵ و ۶: ۵۶].

زدن در آیه به گونهٔ غیر مبرح تفسیر شده؛ یعنی زدنی که سخت درد آور نباشد که در واقع زدن نیست، بلکه دست کشیدنی است با ظرافت ویژه. و از همین رو مقید شده که با تازیانه و چوب و وسیلهٔ دیگر نباشد، مگر چوب نازک مسواک که انسان با آن مسواک می‌زند [معرفت ش ۲۵-۲۶: ۴۵].

در مسالک آمده:

ضرب تأدیب و تعزیر است همان‌گونه که کودکان را برای گناه می‌زنند و باید به گونه‌ای باشد که خون نیاید و زخم نشود و بعد آورده‌اند که در اخبار

است که با چوب مسواک آنها را بزیند شاید حکمتش شوخی دوستدارانه باشد [شهید ثانی ج ۸: ۳۵۶].

محقق حلی در این باره می‌نویسند:

در این باره برخی از فقها معتقدند که زوج با مشاهده نشانه‌های نشوز در زدن مثل عبوس کردن چهره و برخورد سنگین توأم با تانی نسبت به وظایف زناشویی می‌تواند پس از آنکه با زوجه گفتگو کرد و او را به حسن رفتار دعوت نمود و سودی نبخشید در بستر از او دوری کند [محقق حلی ج ۲: ۵۶۰].

اما صاحب جواهر اجرای علاج سوم را مشروط به علم شوهر درباره نشوز زوجه دانسته است و می‌فرماید: «تا وقتی که زوج، علم به نشوز زوجه پیدا نکرده است نباید کیفر سوم را اجرا کند زیرا عمل حرامی از وی سر نزده است تا مستوجب عقوبت باشد». پس در اینجا صاحب جواهر زدن زن را منوط به انجام دادن عمل حرام از طرف او می‌داند و در این صورت زدن را تجویز می‌کند [نجفی ج ۳۱: ۲۰۲].

دیدگاه حضرت امام خمینی درباره مرحله ضرب:

اگر زوجه باز هم از ایفای وظایف خاص زوجیت یعنی تمکین در امور زناشویی امتناع ورزد، نشوز محقق شده و زوج می‌تواند با وارد کردن ضربه‌هایی که موجب تغییر رنگ پوست بدن نشود زوجه را به انجام وظایفش وادار سازد و لازم است این کار به قصد اصلاح باشد نه انتقام [ج ۲: ۳۰۵].

با توجه به بیانات فوق نتیجه می‌گیریم که تمام فقها زدن زن توسط مرد را در صورت نشوز وی بعد از دو مرحله قبلی یعنی وعظ و هجر جایز شمرده‌اند ولی زدن زن را از زندهای معمولی و رایج کاملاً جدا می‌کنند و نشان می‌دهند که مقصود شارع از «ضرب»، زدن خاص است و نه زدن معمول و رایج که دست کم باعث کبودی و تغییر رنگ پوست می‌شود.

اکنون این پرسش مطرح است که آیا چگونه ضرب زن را تجویز کرده آیا این ناسازگار با کرامت او نیست؟ در پاسخ باید گفت زدن از آغاز گفته نشده، بلکه در ضمن آیه مطرح است،

پس باید آن را ضمن آیه فهمید اینک با توجه به چند نکته به بررسی فلسفه تجویز ضرب می‌پردازیم.

قوامیت مرد بر زن به معنای مسئولیت و وظیفه حفاظت و پاسداری از شئون خانواده و امور مربوط به زن، امری ثابت و مسلم است.

در راستای وظیفه قوامیت حق طلاق به دلایلی که در جای خود ثابت است، به مرد سپرده شده است. نیز طلاق در شریعت اسلامی به عنوان مغبوضترین چیز یا کار مباح نزد خداوند مطرح است؛ بویژه اگر بدون دلیل قانع کننده و یا به دلایل ناجوانمردانه باشد.

مرحله ضرب پس از عجز و هجر و سود بخشیدن آن دو قابل اعمال است. ضرب هرگز به عنوان کیفر یا تخریب مطرح نیست، بلکه نوعی هشدار یا اعلام تنفر از رفتار زن می‌باشد، بدون آنکه قصد انتقام یا تحقیر در میان باشد. شهید ثانی می‌نویسد:

زدن زن به قصد اشباع حسن انتقامجویی و خودخواهی و دل‌خسک کردن که هیچ نقش اصلاحی برای دو طرف ندارد، حرام است [نجفی ج ۳: ۲۰۷ به نقل از: مسأله الافهام].

در مقوله ضرب، سخن از زدنی است که با وجود آنکه مرد وظیفه قوامیت را بجا آورده است، زن از مدار صلاح خارج شده و دیگر از شوهر خویش با قانت بودن و حافظ غیب بودن خود در جهت ایفای رسالت و نقش قوامیتش حمایت نمی‌کند و بنای کج تابی و ناسازگاری می‌گذارد؛ در اینجا مرد به پیشنهاد و ارشاد آیه او را موعظه کرده و سپس با دوری خود از او به صورت پشت کردن در بستر، ناخشنودی خود را نسبت به او اعلام می‌کند و او همچنان رفتارهایی را که نشان‌دهنده نشوز است، انجام می‌دهد. اینک مرد با آنکه از نخستین مرحله می‌توانست او را طلاق دهد، اما نخست به پند و موعظه و سپس به هشدار با هجر بسته کرده و از عنصر عاطفه و غریزه بهره جسته است، ولی هیچ یک از دو راه، چاره‌ساز نبوده و بدین گونه مرد، خود را در طلاق او محق می‌بیند، اما احتمال نیز می‌دهد که با زدنی ضعیف که هرگز در او زخم و شکستگی و کیودی عضو و ... نمی‌آورد؛ مانند زدن با چوب مسواک که اعلام تنفر و یا هشدار است، از این رفتار متکبرانه و جفاکارانه دست بردارد. در اینجا است که آیه، زدنی آرام جهت پیشگیری از جدایی را

اجازه می‌دهد. بنا بر آنچه گذشت نه تنها آیه حقوق زن را زیرپا نمی‌نهد که گامی است در جهت احقاق حقوق زن و پاسداری از کیان خانواده در برابر خطر فروپاشی؛ زیرا در پی آن است که با ارائه راهکاری دیگر از پیش آمدن طلاق - که نوعاً به زیان زن است - جلوگیری کند. می‌گوید: اگر از نشوز ایشان می‌ترسید فوراً تصمیم عجولانه نسبت به طلاق نگیرید، بلکه پندشان دهید، اگر سودی نبخشید در بسترها از ایشان دوری کنید و سپس اگر افاقه نکرد آنان را - با رعایت همه شرایط - بزیند اکنون اگر اطاعت کردند دیگر راهی برایشان مجوید.

البته همه این سخنان درباره زنی است که در عین تمایل به ادامه زندگی رفتاری نشوزآمیز دارد چون اگر ضرب و هتک در او تأثیر نداشته باشد دیگر تجویز نخواهد شد.

در اینجا ضرب و مضروب باید به گونه‌ای باشند که تحمل ضرب و ادامه زندگی بهتر از جدایی و طلاق باشد و نه به گونه‌ای که مصلحت جدا شدن، از تحمل چنین ضربی بیشتر باشد و این همان ضرب غیرمبرح است که در روایات آمده بود.

به نظر می‌رسد در نظر بیشتر زنان و مردان، حل شدن مشکل و اختلاف مربوط به محیط خانواده - که خصوصی‌ترین روابط را شامل می‌شود - و سرپوش نهادن بر آن حتی با تنبیه مختصر بدنی، سببی مطلوب‌تر از افشا شدن مشکل و میانجی‌گری اطرافیان و باخبر شدن بیگانگان است، چه رسد آنکه کار به حاکم و دستگاه قضایی بینجامد، چون زن، این گزینه را بر طلاق یا ازدواج مجدد ترجیح می‌دهد [حکیم باشی ش ۲۷ و ۲۸: ۱۲۴].

همان‌طور که مشاهده فرمودید تمام فقها از آیه «واضربوهن» اینگونه برداشت کردند که مرد می‌تواند زن را تنبیه کند، البته حدود این تنبیه را مشخص نمودند، ولی همه این عقیده را دارند که خطاب آیه به مردان است. تنها نظر مخالفی که در این زمینه ارائه شده نظر حضرت آیت الله موسوی بجنوردی است. ایشان می‌فرمایند:

در مرحله سوم آیه می‌گوید «واضربوهن» برداشت خود من از «واضربوهن» این نیست که مرد می‌تواند زنش را بزند، چون کتک زدن به معنی تعزیر است و در اصول کلی اسلام، تعزیر فقط در اختیار قاضی است. یعنی مرد در

اینجا می‌تواند به دادگاه شکایت کند و دادگاه است که زن را تعزیر می‌کند این احتمال را شهید ثانی داده و من هم عقیده‌ام این است، زیرا از اصولی که در نظام جزائی اسلام داریم این است که: «التعزیر بید الحاکم» یعنی اختیار تعزیر به دست حاکم شرع است و ضرب هم نوعی تعزیر به حساب می‌آید. و در اینجا محکمه است که تصمیم می‌گیرد زن را چگونه تعزیر کند و در اینجا تبعیض میان زن و مرد نیست زیرا مرد هم اگر وظایف زناشویی خود را بجا نیاورد، ناشز است و زن باید در این موارد به دادگاه مراجعه کند و قاضی دادگاه درباره تعزیر مرد تصمیم می‌گیرد [مصاحبه با آیت الله بجنوردی ش ۱۴: ۷].

به تعبیر دیگر، واضربوهن کنایه از تأدیب زوجه است و با توجه به اینکه مسأله تعزیر منحصرأ در اختیار حاکم شرع است انشاء حکم به تعزیر و مباشرت مسأله تعزیر با خود قاضی است. محذوری که ما در اینجا مشاهده می‌کنیم این است که: وحدت سیاق این معنا را اقتضا می‌کند همان‌طوری که نصیحت کردن با خود زوج است و فاصله گرفتن در هم‌خوابی با خود زوج است مباشرت در ضرب هم باید با خود زوج باشد لکن محذوری که پاسخ این معنا را می‌دهد این است که از اصول مسلم جزایی اسلام امر تعزیر منحصرأ در دست حاکم است و مرتکب شدن، برخلاف سیاق آیه، اهون است تا اینکه مرتکب خلاف یک اصل مسلم حقوقی در اسلام شویم که تعزیر منحصرأ در اختیار حاکم است.

منابع

- امام خمینی، روح الله. (۱۴۰۷ ق.). *تحریر الوسیله*. بیروت: سفارة الجمهورية الاسلامیه ایرانیه.
- بلاغی، محمد جواد. *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*.
- جیلی، سید. (۱۴۰۸ ق. ۱۹۸۷ م.). *احکام المرتبة فی القرآن*. بیروت: دارالکتب العربی.
- حکیم باشی، حسن. «آیه نشوز و ضرب زن از نگاهی دیگر». *پژوهشهای قرآنی*.
- حکیم طباطبایی، سید محسن. (۱۳۷۷ ق. ۱۹۵۷ م.). *منهاج الصالحین*. نجف: مطبعة العلمية فی النجف.

- خویی، سید ابوالقاسم. (بی تا). *منهاج الصالحین*. قم: مطبعة مهر.
- راغب. (۱۳۶۲ ش). *المفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن*. تهران: المکتبه المرئضیه. چاپ دوم.
- رشید رضا. *المصادر*.
- زحلی، وهبة. *التفسیر الضعیر*.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی الجیمی العاملی. (۱۴۱۶ ق.). *مسائلک الافهام الی تفسیح شرایع الاسلام*. بی جا: پاسدار اسلام. تحقیق و نشر مؤسسه المعارف الاسلامیه. چاپ اول.
- طبرسی، شیخ ابوعلی فضل بن حسن. *تفسیر مجمع البیان*. ترجمه حاج شیخ حسین نوری. دکتر محمد مفتوح.
- _____، (۱۳۷۷). *جوامع الجامع*. ترجمه احمد امیری شادمهری. چاپ انتشارات آستان قدس رضوی.
- طیب، سید عبدالحسین. *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*. کتابفروشی اسلام. بازار شیرازی.
- علامه مجلسی. *بحار الانوار*.
- محقق حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن. *شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام*. با تعلیقات سید صادق شیرازی. تهران: انتشارات استقلال. چاپ اول.
- مصاحبه با حضرت آیت الله موسوی بجنوردی. *فرزانه*.
- معرفت، محمد هادی. *هزن در نگاه قرآن و در فرهنگ زمان نزول*. پژوهشهای قرآنی.
- نجفی، محمد حسن. (۱۳۹۷ ق.). *جواهر الکلام فی شروح شرایع الاسلام*. تصحیح سید ابراهیم میانجی. تهران: مکتبه الاسلامیه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی